



الجامعة ابن فوطی و دیوان پوربهای جامی می‌یابیم، می‌توانیم شناخت بهتر و بیشتری از او به دست آوریم و توضیحات مصححان جامع‌التواریخ را اصلاح کنیم. نام و لقب درست این شخص، چنانکه مصححان جامع‌التواریخ ضبط کرده‌اند، همان نجم‌الدین اصفراست، و در الحوادث الجامعة^۳ و دیوان پوربهای جامی نیز چنین است. پوربهای جامی، نام و لقب وی را به معما چنین گفته است:

نام او معلوم گردد، چون الف
از ربیع‌الاول آری تا صفر
در لقب باید که معلومت شود

در عرب مقلوب کن نام سپر^۴

در سال ۶۸۱ق که سلطان احمد تکودار (۶۸۱-۶۸۳ق) بر تخت نشست، مجدالملک یزدی را در اختیار عظاملک جوینی گذاشت، و این شخص با اقدامات شرف‌الدین هارون (کشته‌شده در ۶۸۵ق) پسر شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی (کشته‌شده در ۶۸۳ق) به قتل رسید. اجزای تن او را پاره‌پاره کردند و هر کدام را به دیاری فرستادند و از جمله سرش را پوست برداشتند و به بغداد روانه کردند.^۵

در همان سال، عظاملک جوینی که در ایران به سر می‌برد، چون رهسپار بغداد شد و به آشنا رسید، خبر یافت که امیر ارغون به محض شنیدن خبر مرگ پدرش اباقاخان (۶۶۳-۶۸۰ق) از خراسان حرکت کرده و می‌خواهد به عراق آید. بنابراین، سر مجدالملک را توسط گروهی از یارانش (صاحب کزده‌هی، جلال بخشی، مجدالدین ابن‌اثیر و نجم‌الدین اصفرا) به بغداد فرستاد و نامه‌ای نیز با ایشان ارسال داشت و این نامه در رجب همان سال به بغداد رسید و عیناً در جامع‌الخلیفة توسط جلال‌الدین بن‌عکبر واعظ خوانده شد. سر مجدالملک را

۱. جامع‌التواریخ، به تصحیح و تحشیة محمد روشن و مصطفی موسوی،

تهران، نشر البرز، ج ۲، ۱۳۷۳ش، ص ۱۱۳۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۲۵۴.

۳. الحوادث الجامعة و التجارب النافعة فی المائة السابعة، ابن الفوطی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ش، ص ۲۵۱.

۴. دیوان پوربهای جامی، دستنویس شماره ۹۲۱۳ کتابخانه موزه بریتانیا، برگ ۱۸.

۵. الحوادث الجامعة، ص ۲۵۱.

رفع یک اشتباه از حواشی جامع‌التواریخ (درباره نجم‌الدین اصفرا)

بهر روز ایمانی

رشیدالدین فضل‌الله همدانی نوشته است در سال ۶۸۱ق، که امیر ارغون (۶۸۳-۶۹۰ق) به عزم قشلاق از خراسان به بغداد رفت، در آنجا ادعا نمود مطالباتی که در زمان پدرش اباقاخان (۶۶۳-۶۸۰ق) بر ذمه عظاملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ق) باقی مانده می‌خواهد: «بقایا که بر علاء‌الدین است در زمان پدرم بوده، طلب می‌دارم.» وی نواب و متعلقان عظاملک را گرفت و مؤاخذه و مطالبه نمود، و دستور داد جسد نجم‌الدین اصفرا را - که به تازگی وفات یافته بود - «از خاک بر آوردند و در راه بینداختند.» چون این خبر به گوش عظاملک جوینی رسید، بغایت متغیر و متالم گشت و صداعی (درد سر) بر او طاری گشت و بدان علت در مقام اران وفات یافت. در چهارم ذی‌الحجه سنه احدی و ثمانین و ستمائه [۶۸۱ق].^۱

این نجم‌الدین اصفرا کیست؟ مصححان جامع‌التواریخ در حواشی خود نوشته‌اند که این نام در همه نسخه‌های مورد استفاده، به صورت «نجم‌الدین اصفرا» نوشته شده، تنها در یک نسخه «نجم‌الدین اصغرا» است. همچنین افزوده‌اند: «ضبط درست دانسته نیست. شاید منظور نجم‌الدین عبدالغنی ابن درنوس باشد که از عهد هولگوخان، وزیر و یاور جوینی در بغداد بود (پی. نن رشید وو. سقوط بغداد، ص ۱۴۴).»^۲

با توجه به اطلاعاتی که از این شخص در الحوادث



در کوچه‌های بغداد گردانیدند و مردم به سرای او تاختند و همه چیز را به تاراج بردند و متعلقان او را مؤاخذه نمودند.^۱

با ذکر واقعه مذکور، که از الحوادث الجامعة ابن فوطی نقل کردیم، درمی‌یابیم که نجم‌الدین اصفهر در شمار کارگزاران و یاران عظام ملک جوینی بوده است. اما در کتاب مذکور، آگاهی‌های دیگری نیز از نجم‌الدین اصفهر پیدا می‌کنیم، و می‌توانیم اظهار کنیم که برخلاف نوشته مصححان جامع‌التواریخ، این نجم‌الدین اصفهر غیر از نجم‌الدین عبدالغنی ابی‌درنوس است.

ابن فوطی در ادامه واقعه مذکور نوشته است که در میان پیوستگان و خادمان مجدالملک یزدی، جوانی به نام فخرالدین عبدالعزیز بن نیار قرار داشت، که توسط امیر منصور پسر علاء‌الدین عظام ملک جوینی کشته شد، و این شخص به عظام ملک جوینی تهمت‌ها بسته و بدی‌ها گفته بود و پیش از این، عظام ملک او را گرفته و سخت زده بود.

این جوان در میان گروهی رفت و آمد می‌کرد، که از جمله آن گروه، مردی به نام ابن‌دربی از اهالی شهر حله وجود داشت. روزی در بین این گروه، سخنی از نجم‌الدین بن درنوس و حکومت او در زمان خلیفه (مستعصم عباسی) رفت. نجم‌الدین اصفهر نیز در روزگار دولت عظام ملک جوینی به مقام والایی رسیده بود، همچنانکه نجم‌الدین بن درنوس در زمان خلافت مستعصم عباسی، و ابن‌دربی نامبرده در این باره بیتی چند سروده بود:

نَجْمَانُ كُلُّ مَنْهَا فِی بَلَدَةٍ

لَا نَاصِحَ فِيهَا وَلَا مَأْمُونٌ

و كَلَاهِمَا سَاسَ الْعِرَاقِ، فَذَاكَ قَد

كَانَ الْخِرَابُ بِهِ وَذَا سَيَكُونُ

إِنْ كَانَ تَأْتِيرُ الْكَوَاكِبِ هَكَذَا

هَذَا جُنُونٌ وَالْجُنُونُ فُنُونٌ

چون این ابیات به گوش عظام ملک جوینی رسید، دستور داد آن گروه را دستگیر کنند، اما پنهان شدند و عظام ملک نیز از آنان دست برداشت.^۲

چنانکه از عبارات ابن فوطی درمی‌یابیم، نجم‌الدین بن درنوس غیر از نجم‌الدین اصفهر است. او عبدالغنی بن الدر نوس، ملقب به نجم‌الدین الخاص، از خواص مقربان

مستعصم بالله عباسی بود، ابتدا در کوره‌های آجرپزی بغداد کار می‌کرد، بعد در دوره خلافت مستعصم در یکی از برج‌های کبوتران این خلیفه به اشتغال پرداخت و پس از آن در عهد خلافت مستعصم عباسی از این مرتبه ترقی یافت و به رتبه رئیس بُراجین (مباشترین برج‌های کبوتران) نایل آمده و تدریجاً کارش بالا گرفت تا بالاخره حاجب دربار مستعصم شد و به احراز لقب نجم‌الدین الخاص توفیق یافت. خلیفه عباسی او را برگزید و به خود نزدیک گردانید و در مهم امور مملکتی همواره با وی به مشورت می‌پرداخت. وی در سال ۶۷۷ ق در بغداد درگذشت.^۳

بنا به نوشته ابن فوطی، نجم‌الدین اصفهر در شعبان سال ۶۸۱ ق درگذشت،^۴ در جامع‌التواریخ نیز می‌خوانیم که در همان سال، که امیر ارغون به بغداد رسید، نجم‌الدین اصفهر به تازگی وفات یافته بود. چون این امیر مغول، نواب و متعلقان عظام ملک جوینی را گرفت و مطالبه و مؤاخذه نمود، دستور داد جسد نجم‌الدین اصفهر را از گور برآوردند و در راه انداختند.^۵

افزون بر الحوادث الجامعة ابن فوطی، در مطاوی دیوان پوربهای جامی (ظاهراً درگذشته ۷۳۱ ق) نیز اطلاعاتی درباره نجم‌الدین اصفهر پیدا می‌کنیم. پوربها سراینده‌ای است، که آوازه خود را مدیون به کاربردن واژه‌های ترکی و مغولی در سروده‌هایش و نیز زبان تیز و زهراگین هجوهای خود است.

او ستایشگر خاندان جوینی و فریومدی زنگی، و نکوهشگر برخی از عمال این دو خاندان حکومتی است. از جمله شخصیت‌های مورد نفرت و هجای پوربها، نجم‌الدین اصفهر است. پوربها در ضمن دو قصیده و یک قطعه، این کارگزار و مشاور خاندان‌های مذکور را مورد هجو قرار داده است. در قصیده‌ای — که در ستایش شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی آغاز کرده —

۱. همان، صص ۲۵۱ - ۲۵۲.

۲. همان، صص ۲۵۲ - ۲۵۳.

۳. تاریخ جهانگشای جوینی، عظام ملک جوینی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد قزوینی، لیدن، مطبعة بریل، ج ۳، ۱۹۳۷م، صص ۴۷۶ - ۴۷۷ (حواشی و اضافات).

۴. الحوادث الجامعة، ص ۲۵۳.

۵. جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۱۳۱.



«دریای پارس» و «خلیج پارس»

علی صفری آق‌قلعه

در میان متونی که در روزگاران گذشته به موضوع «جغرافیا» پرداخته‌اند، با شیوه‌ها و مکتب‌های مختلفی مواجه می‌شویم که مباحث جغرافیایی در هر کدام از آنها با شیوه‌ها و دیدگاه‌های خاصی مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین هنگام بررسی متون مختلف، باید این موضوع را مدنظر قرار دهیم و مطالب مندرج در نوشته‌های یک مکتب را با آثار مکاتب دیگر نیامیزیم.

تاکنون توجه پژوهشگران به این نکته معطوف بود که در میان همه اقوام و در تمامی ادوار، «خلیج فارس» به نام همیشگی آن یعنی «خلیج فارس» نامیده شده و نام‌های محدثی که در دهه‌های اخیر توسط برخی دانش‌ستیزان به کار می‌رود، خالی از بنیان‌های تاریخی و علمی است. آنچه در اینجا نقل خواهد شد، مربوط به مکتبی جغرافیایی است که نه تنها «خلیج فارس» را به نام همیشگی آن می‌خواند بلکه علاوه بر آن، تمام آب‌های آزاد جنوب سرزمین‌های اسلامی و همچنین بخش اعظمی از اقیانوس هند را به نام «دریای پارس» می‌شناسد و از این دیدگاه برای ایرانیان بسیار اهمیت دارد.

این موضوع نخستین بار در خلال بررسی و تصحیح متن گیهان‌شناخت برای نویسنده این سطور روشن شد. فصل دوم متن مذکور به «بیان عالم سفلی و نهاد زمین» اختصاص دارد. در این فصل بخشی با عنوان «مقدار زمین» هست (ص ۱۱۰ نسخه کتابخانه آیت‌الله مرعشی) که در آنجا به اندازه زمین اشاره شده و نویسنده با این عبارات، به توصیف دریاها پرداخته است:

«بدان که بزرگ‌ترین دریا، "دریای پارس" است که او را "دریای هند" نیز گویند. و او پیوسته است به دریای محیط، به جانب مشرق. و درازای این دریا از زمین مشرق تا آنجا که به زمین بربر و سودان مغرب رسد، دو هزار و ششصد و شست فرسنگ است و پهنای او نه صد فرسنگ است. سیصد و سی فرسنگ از وی بر جانب شمال است از خط استوا و باقی در جنوب است.»

و بلافاصله پس از این عبارات، نوشته است:

«و او را چهار خلیج است: اول را "خلیج بربر" خوانند

... و دوم را "خلیج الاحمر" خوانند ... خلیج سه‌دیگر را

از اصطلاح نجم‌الدین اصفهری و حاکم‌شدن وی در شهر جوین توسط شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی، خبر داده است:

صاحب اعظم گر او را برکشید

اندر آتش حکمتی باشد مگر...

بر جوینش گر ریاست داده است

گویم آن را طرفه عذری مختصر^۱

در قصیده‌ای دیگر — که در مدح عزالدین طاهر

فریومدی سروده — خبر از ولایت او بر شهر موصل و وزارتش در ششدر داده:

نه به استحقاق، اگر گردون دون

می‌دهد هر روز مُلکی دیگرش

گاه والی می‌کند بر موصلش

گه وزارت می‌دهد در ششدرش^۲

و در قطعه‌ای دیگر، پوربها ما را از مصادره اموال خود

توسط نجم اصفهری آگاه کرده است:

نجمک، خر خبیث سگ زرد اصفهر، آنک

جز وی نکرد کس شعرا را مصادره...

تیزش به ریش و ... پیر خر اندر ... س زنش

آن را که کرد تاج‌بها را مصادره^۳

با اطلاعاتی که از نوشته ابن فوطی و رشیدالدین

فضل‌الله همدانی درباره نجم‌الدین اصفهری کسب می‌کنیم، و

با آگاهی‌هایی که از سروده‌های پوربهای جامی به دست

می‌آوریم، معلوم می‌شود که نجم اصفهری از مشاوران و

دولتمردان بانفوذ دستگاه ولایت و وزارت عزالدین طاهر

فریومدی، شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی و به‌ویژه

عظاملک جوینی بوده، و به حکم آنها در شهرهای مختلف

خراسان (از جمله جوین) و عراق عرب (از جمله بغداد

و موصل) و ... نایب و حاکم بوده است.

۱. دیوان پوربهای جامی، برگ ۱۹-۲۰.

۲. همان، برگ ۲۹-۳۰.

۳. همان، برگ ۷۴.



"بحر فارس" خوانند... و چهارم خلیج، "خلیج الاخضر" خوانند و آن "دریای هند" است.

این مطلب جالب توجه می‌نمود و لازم بود تا مورد بررسی قرار گیرد و خوشبختانه در چند متن جغرافیایی معتبر نیز همین اطلاعات را توانستیم بیابیم. برای نمونه ابواسحق ابرهیم اصطخری در آغاز مسالک الممالک - آنجا که به ذکر دریاها می‌پردازد - از همین شیوه پیروی می‌کند و ما همان اطلاعات را از یکی از دو ترجمه کهن فارسی آن (مسالک و ممالک، ص ۸) نقل می‌کنیم:

«ذکر دریاها: بزرگ‌ترین دریاها دریای فارس است و دریای روم؛ و این هر دو دریا برابر یکدیگرند و هر دو از دریای محیط برخیزند. و درازا و پهنای دریای فارس عظیم‌ترست و در آخر دریای فارس زمین چین است تا دریای قلمز و از

قلمز تا چین بر خط راست دویست منزل باشد...»^۱

اصطخری پس از این در حدود یک صفحه را به توصیف «دریای روم» اختصاص داده و بعد از توصیف چند دریای دیگر، به «ذکر دیار عرب» می‌پردازد. خبری از توصیف «دریای فارس» در این موضع نیست، اما جالب اینجاست که او به واقع دچار فراموشی نشده و اندکی که پیش می‌رویم، می‌بینیم که بلافاصله پس از «ذکر دیار عرب» فصلی جداگانه را به «ذکر دریای فارس» اختصاص داده و توصیف دقیقی از محدوده آن را ارائه می‌کند. وی در آغاز این بخش (مسالک و ممالک، ص ۳۱) می‌نویسد:

«کنون یاد کنیم بعد از ذکر ولایت عرب، شرح دریای

پارس؛ به حکم آن کی این دریا بر دیار عرب می‌گردد و بیشتر ولایت اسلام آنست کی این دریا بر حدود آن می‌گردد و شکل آن را صورت کنیم...»

عین همین مطالب در متن عربی کتاب صورة الارض ابن حوقل (ص ۱۱، چاپ لیدن) آمده است:

«و أما البحار فأشهرها اثنان؛ و اعظمها بحر فارس ثم بحر الروم و هما خليجان متقابلان يأخذان من البحر المحيط و أفسحهما طولاً و عرضاً بحر فارس و الذي يقتري بحر فارس من الارض فمن حد الصين الى القلمز فإذا قطعت من

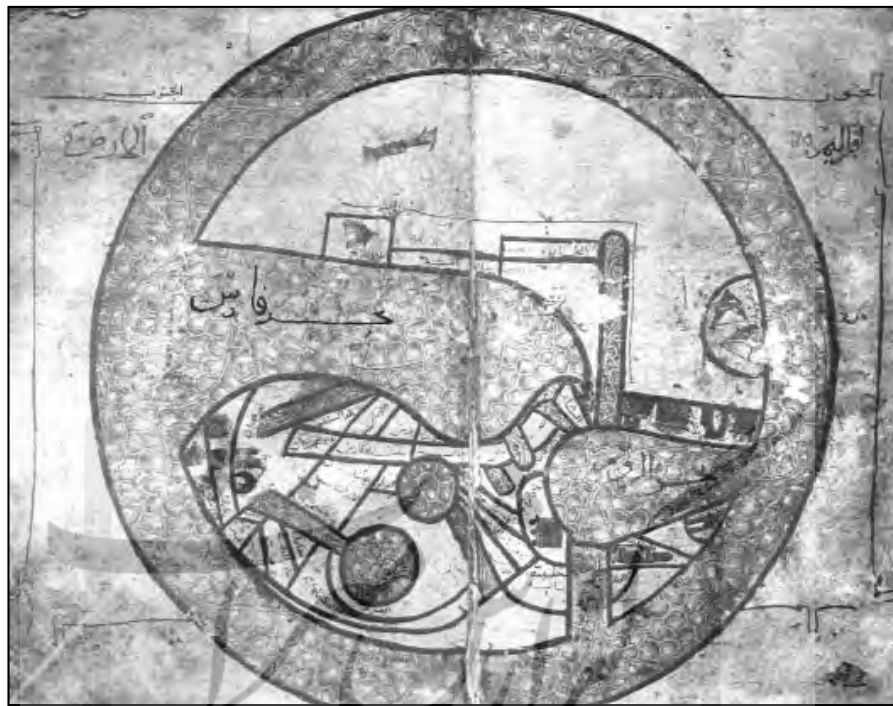
القلمز الى الصين على خط مستقيم كان مقداره نحو مائتي مرحلة...»
و نیز در همان متن (ص ۴۲، چاپ لیدن) آمده است:

«و الذي يجب أن يذكر بعد دیار العرب بحر فارس لأنه يشتمل على أكثر حدودها و تتصل دیار العرب به و بكثیر

من بلدان الإسلام و تعنونه ثم اذكر جوامع ما يشتمل عليه هذا البحر...».

گمان می‌کنم که مطالب این سه متن برای حصول به مقصود کافی باشد. اما باید این را هم متذکر شویم که در دیگر منابع کهن جغرافیایی نیز اگرچه به موضوع فوق‌الذکر نپرداخته‌اند، اما در همه این موارد، محدوده «خلیج فارس» را بیش از آنچه که امروز تصور می‌کنیم تعیین کرده و آن را تا حدود سند فراتر برده‌اند. برای نمونه در حدود العالم (ص ۹۵، الزهرا) در ضمن برشمردن پنج

۱. همین مطلب را در ترجمه دیگر آن متن (ممالک و مسالک، ص ۹) با تغییر عبارات می‌بینیم.



تصویر ۱

خلیج «بحر الاعظم» به «دریای پارس» چنین اشاره شده است:

«... چهارم خلیج پارس خوانند. حدّ از پارس برگیرد با پهنا اندک تا به حدود سند. و پنجم خلیج از حدود بلاد هند برگیرد...»

نیز در بخش‌های آغازین جغرافیای حافظ ابرو (ج ۱، ص ۱۰۰) آنجا که نویسنده به توصیف دریا‌های روی زمین می‌پردازد، ضمن اشاره به «بحر محیط» دریا‌هایی

را که بدان پیوسته نام می‌برد و در این میان، به «خلیج فارس» نیز اشاره دارد و جالب اینکه محدوده آن را چنین توصیف می‌کند:

«و خلیج سیم خلیج فارس است که بر غربی آن بلاد عرب است؛ اراضی حجاز و یمن و فرضه عمان — و بدین جهت آن را بحر عمان نیز خوانند — و بر شرقی آن زمین کیج و مکران و اراضی سند. و طول این خلیج در شمال، قریب پانصد فرسخ باشد و

نهر فرات — که منابع آن از جبال ارزن‌الرّوم است — در نزدیک واسط به دجله می‌پیوندد و در نواحی بصره و عبادان بدین بحر متصل می‌شود. و ممالک فارس و کرمان بر کنار این خلیج است از جانب شمال. و حدّ این خلیج تا به اراضی سند است؛ بعد از آن ممالک هند می‌شود و خلیج آن را خلیج اخضر خوانند و بحر هند نیز گویند.»

یا برای نمونه در ترجمه آثارالبلاذ و اخبارالعباد (صص ۱۶۱-۱۶۲) ضمن یادکرد «منصوره»، به «رود مهران» اشاره شده و یادآور می‌شود که این رود به دریای فارس می‌ریزد:

«و به آنجاست نهر مهران... و می‌رود به جانب مغرب تا آنکه می‌افتد به دریای فارس، پایان سند.»

این «رود مهران» همان رودی است که امروزه به نام «رود سند» خوانده می‌شود و این مطلب نشان می‌دهد که

نویسنده آثارالبلاذ محدوده «دریای پارس» را تا نواحی سند می‌دانسته است.

بدین‌سان مشخص می‌شود که جغرافی‌دانان قدیم، حدود «خلیج فارس» را بسیار فراتر از حدی می‌دانستند که ما امروزه تصور می‌کنیم. این‌گونه روایت‌ها اگرچه به «دریای پارس» — مطابق آنچه ذکر شد — اشاره‌ای ندارند، اما توصیفی که ارائه می‌دهند، به میزان زیادی با آنچه گفتیم مطابقت دارد.



تصویر ۲

در اینجا قصد نداریم که مطلب را در تمامی متون و منابع جغرافی مورد بررسی قرار دهیم و لذا به مواردی که ذکر شد اکتفا می‌کنیم. در نهایت به ارائه چند نقشه خواهیم پرداخت که آنچه را ذکر کردیم به خوبی تأیید می‌کند. یکی از این نقشه‌ها (که تصویر آن بر روی جلد همین شماره گزارش میراث آمده)، مربوط است به اثری جغرافیایی از ابوعلی الفارسی النحوی که به نام مؤلف آن

خوانده می‌شود و نسخه‌ای که تصویر مذکور را از آن آورده‌ایم (Gotha. MS. Arabe. No. 1521, p.12) در

سال ۵۶۹ق کتابت شده است. چنانکه می‌بینیم در این نقشه شکل دریای پارس (بحر فارس) تا ناحیه سند ادامه پیدا کرده است.

نمونه بعدی که در تصویر می‌بینیم متعلق است به اثر جغرافیایی ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف الکاتب الخوارزمی

(ح ۳۶۵ - ۳۸۱ق) که از نسخه مورخ ۶۸۶ق کتابخانه گوشک سلطان احمد استانبول برداشت شده است. این نقشه مطابق با مکتب جغرافیایی گسترده‌ای است که دریاها را منحصر به دو دریای فارس و روم می‌داند و می‌بینیم که کاملاً با موارد ذکر شده در متونی

چون گیهان‌شناخت و مسالک‌الممالک مطابق است. نمونه دیگر که در تصویر ۲ می‌بینیم مربوط است

به دستنویس مشهور ترجمه فارسی مسالک و ممالک به خط ابن ساوجی (نسخه موزة ملی ایران، مورخ ۷۲۶ق) که دریای پارس را تا ناحیه سند نمایش می‌دهد.

نمونه دیگر که در تصویر ۳ می‌بینیم مربوط است به نقشه‌ای از کتاب سراج‌الدین ابو حفص عمر

(ابن‌الوردی) نسخه کتابخانه ایالتی پروس (Kataloge Nr. 6032) چنانکه می‌بینیم در سمت چپ این تصویر نام «الخليج الفارسی» آمده و در کنار هر کدام از سرزمین‌ها، به صورت کوچکی نام‌های بحرالهند، بحرالهند، بحرالهند و بحرالصین نوشته شده است.



تصویر ۳

کتابهای تاریخ آل سلجوق در آناتولی اثر مؤلفی ناشناخته، به تصحیح نادره جلالی، و آثار احمدی (تاریخ زندگانی پیامبر اسلام) اثر تاج‌الدین استرآبادی، به تصحیح میرهاشم محدث، از انتشارات مرکز پژوهشی میراث مکتوب را شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تأیید و برای استفاده به عنوان متن کمک‌درسی در درسهای تاریخ و تاریخ اسلام معرفی کرده است.

